

نشانه جمع در این گونه کلمات «-گان» است؛ و از اینجاست که دستورنویسان ایرانی قاعده‌ای جعل و وضع کرده‌اند که به موجب آن «هائه غیر ملفوظ آخر کلمه در جمع به «گاف» بدل می‌شود.» و حال آن که «هائه غیر ملفوظ» یا «هائه بیان حرکت» تنها نشانه مصوت آخر است و «هائی» در میان نبوده که به «گاف» بدل شود؛ و گاف در اصل کلمه دوره فارسی میانه وجود داشته که از آخر کلمه ساقط شده و در میان کلمه باقی مانده است و حاصل تبدیل «هائه فرضی» به «گاف» نیست. اینک مثال:

ستارگان ایستاده آنانند که بر همه آسمانها پراکنده‌اند (التفهیم ۶۰)

همه جنبندگان لیل چشم فرو گرفتند (قصص ۱۴۹)

اگر هستید مرویدگان به خدای (طبری ۱۱۱۰)

ایشانند بیزارکردگان از آنچه می‌گویند (طبری ۱۱۱۴)

پس آن مردمان آن مردگان را می‌آوردند (طبری ۱۱۹۶)

سپاس خدای را و سلام و درود بر بندگان او (طبری ۱۲۰۷)

فرزاتگان گرد آمدند (طبری ۱۲۵۸)

قیمت نژاد خود بشناس و از هم بودگان مباش (قابوس ۵)

و فریشتگان او را حق‌شناس باشد (قابوس ۱۵)

چندان غبطت بر زندگان بر که بر مردگان می‌بری (تذکره ۱۹۴)

(۷) بعضی از اسمهای خاص، چه برای جایها و چه برای کسان، گاهی به معنی نوع به کار می‌رود و در این حال گاهی جمع بسته می‌شود، مانند جیحون، دجله، فرات، به معنی عام رود؛ و رستم، فرعون، بولهب، یوسف، ابوجهل، در مورد اشخاص که اشاره به صفت برجسته افراد تاریخی یا داستانی است:

عوام رود بزرگ را جیحون خوانند (جهان ۴۵)

از جیحونهایی که در عالم است هیچ بزرگتر از لیل مصر نیست

صاحب آن ملک را بر سبیل ارتهان به خوارزم آوردندی، تمامت را (جهان ۴۵)

در شب به دجله انداختی (جهانگشا ۲؛ ۱۹۸)

دل سیر نمی‌شود به جیب‌هونها ما را به سقا چه می‌فریبی تو
(شمس ۵؛ ۴۸)

به سوی آسمان جان خرامان گشته آن مستان
همه ره جوی از باده مثال دجله‌ها جاری

(شمس ۵؛ ۲۵۵)

یوسفان چنگال در دلوش زده رسته از چاه و شه مصری شده
(مثنوی ۶؛ ۵۳۷)

گر بیوشی تو سلاح رستم رفت جانت چون نباشی مرد آن
(مثنوی ۲؛ ۴۲۵)

پس ز دفع خاطر اهل کمال جان فرعونان بماند اندر ضلال
(مثنوی ۱؛ ۱۵۴)

یوسفان از مکر اخوان در چهند

کز حسد یوسف به گرگان می‌دهند
(مثنوی ۶؛ ۵۳۷)

عقل با حس زمین طلسمات دورنگ

چون محمد با ابوجهلان به جنگ

(مثنوی ۱؛ ۳۳۵)

گر بوالحکمان کنند بیداد صدر دو محمد حرم باد
(خاقانی ۲۳۸)

شده آ بگیران فسرده ز بنج چنان کوس روئین اسکندران
(منوچهری ۶۱)

۸) بعضی از کلمات مأخوذ از عربی که به «تاء» ختم می‌شده و در حال وقف مانند «هائ» بیان حرکت» به تلفظ در می‌آمده، به قیاس با کلمات مشابه فارسی، گاهی به «-گان» جمع بسته شده است.

معنوقمانت را گل و گلزار و یاسمن

از دست یاره بر بود از گوش گوشوار

(منوچهری ۳۵)

آن صد هزار مرد که خاصمان او بودند...

(بلعمی ۱: ۶۲۵)

آمد بانگ خروس مؤذن میخوارگان

صبح نخستین نمود روی به قطارمان

که به کتف برفکند چادر بازارگان

روی به مشرق نهاد خسرو بیارمان

(منوچهری ۱۷۷)

آلتونتاش با خاصمان خویش بر نشست و برفت

(بیهقی ۸۶)

سیاوختر با خاصمیان خویش بدان سوی شد

(بلعمی ۵۹۸)

خیارمان صف پیل آن سپه بگرفت

نقابمان را پی کرد و خسته کرد و نزار

(فرخی ۵۲)

۹) در این دوران بیشتر کلمات تازی را که در فارسی دری به کار آمده بود

به قاعده فارسی به «ان» و «ها» جمع می‌بستند، و غالباً قاعده جمع عربی، چه جمع

سالم و چه جمع مکرر، در مورد آنها مراعات نمی‌شد. برای این استعمال مثالهای

فراوان وجود دارد:

ایشان باشند از ترس آن روز ایمنان (طبری ۱۲۱۱)

این جباران قومانی بودند که از عادیان بازمانده بودند (طبری ۸۸)

همچنین از منافقان و زندیقان بسیار بودند (طبری ۲۳)

منجمان گویند که این زمین گردان است (طبری ۱۶)

کناسان مبرز پاک می‌کردند (اسرار ۲۷۸)

معرفان پیش شیخ آمدند (اسرار ۲۷۸)

این پایگاه کافران و مشرکان بود (حی ۸۳)

چنین گویند که رسم ملکان عالم عجم چنان بوده است...

(سیاست ۵۷)

(طبری ۸۴۵)

چیت کار شما ای رسولان

زمین سزاوارتر است به همسایگی کردن با روحانیان از آفاق

(سجستانی ۴۶)

(حالات ۳۹)

به همه اطبا و محالان التجا کرد

(قابوس ۳۳)

جواب احقان خاموشی دان

(قابوس ۵۲)

بر نامعتمدان اعتماد مکن

جمله کاهران و یا اباحتیان هیچ فایده آخرتی نمی بینند

(معارف ۴: ۱۶۱)

(مرزبان ۷۷)

روی به حاضران آورد

مردان مرد از امکانات جابران و قصد فاسدان... دست باز نگیرند

(مرزبان ۹۰)

(سیاست ۱۳)

حکیمان را صدقه‌های متواتر دادن

و لطف التفات خاطر اشرف را طیب آن معلولان می‌سازد

(المعجم ۱۸)

(مجموعه ۲)

و راویان پیشین نقل کرده‌اند از کتابهای فارسیان

خازنی نامزد شد با شاگردان و با حملان خزانة تا با رسولان بروند

(بیهقی ۲۲۰)

بفرمای خازنان را که با تواند تا ببرد و تسلیم کنند (بیهقی ۲۵)

(سجستانی ۷۴)

سخنان او در دل امعان او جای بگیرد

(المعجم ۲۷)

چنان که لغویان گویند

۱۰) جز جانداران و مواردی که پیش ازین ذکر شد همه کلمات دیگر چه اسم

ذات و چه اسم معنی در این دوره به «ها» جمع بسته می‌شوند:

(۱، ۱۰) رستنیها:

- منوچهر بسیاری از شکوفه‌ها... از کوه و صحرا به شهرها آورد
(مجموعه ۴۳)
- نخست بیخ باشد... آنکاه همی افزاید و بر شاخه‌ها همی افزاید و
بیخها و برسمها همی شود (جامع ۲۴۵)
- و درختان دید و آن میوه‌ها (بلعمی ۱: ۷۳)
- خدای او را از بهشت اسیر نمها فرستاد (بلعمی ۱: ۸۹)
- و ناف را در سنگها و درختها و چوبها می‌مالد تا وقتی که نافه از وی
جدا شود (جهان ۱۰۳)
- ۲،۱۰ اندامهای تن چه جفت و چه طاق:
سرها پیش او بر زمین نهادند (بلعمی ۱: ۴۴۶)
- سورت او بگردانید و دست و پایهایش بستند (بلعمی ۱: ۸۴)
- هر گاه که خشم گرفت می‌باید بر پا خاستی (بلعمی ۱: ۳۱۲)
- جادوان اندر خانه آوردی تا چشمهای مردمان کور همی کنند
(بلعمی ۱: ۲۲۲)
- نخستین روز رویهاتان زرد شود (بلعمی ۱: ۱۷۹)
- ۳،۱۰ جایها:
او بینی یا محمد کوهها را (پارس ۱۱۴)
- و بعضی دریاها و جمله کوهها و بیابانها ازین جمله است (جهان ۹)
- چیره شدند بدان بر نیکان در بیابانهای که خشک است و دریاها
(مجید ۱: ۴۷۵)
- باغهای که می‌رود زیر درختان آن جویها (مجید ۱: ۱۴۶)
- ۴،۱۰ اوقات و زمانها:
این يك روز کمترین روزهاست به نزدیک مردمان (مجید ۱: ۸۲)
- حال شبهای هجر خاقانی چون بنخواهی ازین و آن بشنو
(خاقانی ۷۹۸)

- اگر بر خوردنی دهیم ایشان را سالها
(پارس ۱۰۴)
- ایشان را اندر ماههای خوبش عیدهاست
(التفهیم ۲۶۶)
- (۵، ۱۰) اسم معنی:
- یاد آریتم نعمتهای مرا که شما را دادم
(نسفی ۱۴)
- بدان را عفو خطاها دهیم و نیکان را زیاده عطاها دهیم
(نسفی ۱۷)

جمع صفت

(۱۱) در فارسی میانه و فارسی دری (به خلاف پارسی باستان) صفت در جمع با اسم (موصوف) مطابقت نمی‌کند. اما، چنانکه در بسیاری از زبانها هست، هر صفتی ممکن است به جای موصوف معروف یا معهود بنشیند و در این حال جمع بسته شود. هر گاه صفت جانشین اسمی باشد که بر جاندار دلالت می‌کند به دان، جمع بسته می‌شود:

اگر خدای ما را نیامرزد از جمله زیانتگران باشیم (بلعمی ۱؛ ۴۴۶)
موسی... مهتران را و پارسایان را و نیکمردان را از ایشان جدا کرد
(بلعمی ۱؛ ۴۳۰)

پس اندر هر عصری حکیمان و خداوندان دانش جمع کرده‌اند

(مجمل ۱)
نا آنگاه که رسولان جانب کریم به درگاه ما آیند (بیهقی ۳۱۶)
صوفی نامی است مر لاملان ولایت را (هجویری ۳۹)
همه عالمان در جنب او جاهل
(اولیا ۳۵)
گفتند راستگو داریم ترا که متابعت کردستند ترا فرومایگان

(پارس ۹۸)

جواب جاهلان همین است
(مجید ۱؛ ۲۴)

آب چشم که سرد باشد آب چشم شادمانان است (مجید ۱: ۱۵)

جمعهای عربی

(۱۲) جمع سالم عربی گاهی در عبارتهای فارسی این دوره می‌آید، اما شماره آنها بسیار نیست و بیشتر به صورتی است که در عربی در حالت نصب و جر می‌آید، یعنی جمع به یاء و نون. مانند مؤمنین:

اکنون ذکر بعضی از تابعین اندرین کتاب اثبات کنم (هجویری ۹۹)

اندر وقت پیغمبر... فقرا و مهاجرین بودند (هجویری ۲۲)

اما فقراء مداهنین آنان باشند که... (هجویری ۲۵)

هر که سورت طه برخواند ثواب مهاجرین و انصار بیابد

(قصص ۲۳۷)

خداوندم نکال عالمین کرد سیاه و سرنگونم کرد و مندور

(منوچهری ۳۹)

شیر گفت آری ولیکن هم بین جهدهای انبیا و مؤمنین

(مثنوی ۱: ۶۱۵)

و به ندرت جمع سالم عربی در حالت رفع یعنی با واو و نون به کار می‌رود:

بیهقیون... جماعتی از بزرگان و افاضل بودماند (بیهق ۱۵۷)

اگر باز نه‌ایستند منافقون... حقا که ما ترا بر ایشان گماریم

(پارس ۱۶۷)

استعمال نشانه جمع سالم عربی در ادوار بعد رواج بسیار یافته است، و

به جای خود از آن گفتگو خواهیم کرد.

جمع مکسر عربی

(۱۳) در آثار این دوره از کهن‌ترین متون تا اوایل قرن هفتم به بسیاری از کلمات مأخوذ از عربی برمی‌خوریم که به جای صیغه‌های جمع فارسی به صورت جمع مکسر عربی به کار رفته‌اند:

ابناء سبیل و ضعفا را نفقات و جامه کردند (سیستان ۳۳)

اکنون اسامی این بزرگان که درین کتابند (تذکره ۷۷)

دیگر الله مبارک در ممالک عراقین و طرف خوراسان... (راحة ۵۵)

دوست‌ترین اعمال به نزدیک من اخلاص است (تذکره ۵۳)

همه حکماء عالم در پیش او عاجزاند (تذکره ۳۵)

این همه از جمله فرایض داشتندی (سیستان ۳۳)

اخبار سیستان از اول که بنا کردند و انساب بزرگان (سیستان ۱)

پس چینیان تصاویر درافزودند (مقدمه ۱۳۶)

خسرو بر تخت پیشگاه نشسته شاه ملوک جهان امیر خراسان

(رودکی - سیستان ۳۱۹)

از قدماء حکماء فلاسفه سابق... فیثاغورس حکیم بودست

(جامع ۱۴۵)

زواهر علوی را با جواهر سفلی ترکیب وجود او کشید (مرزبان ۱)

علماء غافل آنان باشند که... پرستش سلاطین بردست گرفته [باشند]

(هجویری ۲۰)

جمع مکسر عربی با نشانه جمع فارسی

(۱۴) اما در آثاری که از اواخر قرن چهارم تا اواخر قرن پنجم باقی مانده

است موارد بسیار یافت می‌شود که جمع مکسر عربی را در حکم مفرد گرفته و بار دیگر با نشانه‌های فارسی جمع بسته‌اند. این گونه استعمال در متون قدیمتر فراوانتر است و به تدریج از شماره آنها کاسته می‌شود:

- ابوبکر را ... خلیفتان بودند به نواحیها (طبری ۱۳۳۸)
- پیغامبران... و اولیا آن خویش را چگونه نصرت دادم (طبری ۱۳۰۸)
- ملوک آن زمین از نسلی بوده‌اند و پیغامبران... از نسلی دیگر بودند (طبری ۱۲۱۲)
- بر همه اطرافها مردمان را برگماشت (طبری ۳۸۶)
- این حالتها و عجایبها از ایشان پدید آمد (طبری ۳۷۰)
- هیچ دست و پای و اعضاءهای او هیچ کار نمی‌کرد (طبری ۳۶۸)
- فتوحهای بسیار بردست وی و به دست عمال وی بر آمد (طبری ۱۳۵۰)
- از عجایبهای کار خویش پدر را بگفتی (سیستان ۵۷)
- غرض اندر این حروفها اختصار است (التفهیم ۵۲)
- از جمله حوادثها حادثه‌ای بیوفتد (قابوس ۲۰۵)
- از اخبارهای خوش... فایده مر روان را بود (هدایه ۶۵)
- باز این خلق را در خورد خویش... صلاتها داد (سفر ۸۵)
- آن معانیها شریف که اندر پنهان بود (سجستانی ۳۷)
- گفت جمع کنید آلاتها و سلیحها بیارید (انبیا ۱۸۱)
- مانند کردن مناسکها و اماکنها و اوقاتیهای آن درست نیاید (انبیا ۶۴)
- ای درویش، احوالها یک صفت نیست (اسرار ۱۷۶)
- از طرایفها چند خردوار... جمله راست کرد (سک ۱؛ ۱۴۸)
- زبان برگشاد و احوالها شرح داد (سک د ۱؛ ۱۴۱)
- چندین صورتها و طبایعها و حرکتهای مختلف (جامع ۲۳۹)
- مزاج بروجها که در هر برجی چون باشد (قابوس ۱۸۵)
- سخنهای لطیف و امثالهای خوش به کار دارد (قابوس ۱۹۰)

- همچنان زرو گوهر و ظرایفها که فرستاده بود بدهند (مجمل ۷۵)
و این يك فتح از عجایبهای دنیاست (سیاست د: ۲۵)
اندازه‌های ایشان را مراتبها نهادند از پس یکدیگر (التفهیم ۸۶)
بدان طاعتها که پیش فرستادیت در آن ایامهای گذرنده (نسفی ۸۳۸)
او بر آن صحفها همی کار کرد که بر آدم آمده بود (طبری ۷۲۹)
هیچکس در نتواند یافتن معانی‌های شریف (سجستانی ۳۷)
آن کتبهای حق از دست مردمان برفت (طبری ۹۵۰)
باز در پری پاره‌ای عامیان نوادرها گویند (ابوالهیثم ۲۹)
منزه است از همه عیوبها آن خدای (سور ۵۷)
ظرایفها از آنجا به همه اطراف عالم برند (مجمل ۵۲۵)
تا اعضاها که... رنجه گشته باشد از حرکات تکلفی آسوده باشد
(قابوس ۹۱)
آنگاه خدای عزوجل ملوکان را بر ایشان گماشت (مجید ۲: ۲۰۵)
و ما پدید کنیم اندر فصل دیگر... بدان مقدار که... به اخبارها
بشنیدیم (حدود ۵۹)
و ایشان را آتالهای رودست که بزند (حدود ۱۸۸)
و از وی آتالهای چوبین خیزد چون کفچه و شاه (حدود ۱۴۶)
و ما پدید کنیم... عجایبهایی که از هر شهری خیزد (حدود ۵۹)
و این دو کوه را اندر کتبهای بطلمیوس مذکورست (حدود ۱۸)
عمر... سعدبن وقاص را... باشراف و مبارزان و جوهران عرب
سوی کلزار عجم فرستاد (مجمل ۲۷۲)
زنان دشمنان از پیش ضربت پیاموزند العانهای شیون
(منوچهری ۶۵)
اما اجزایها که ازو کمترند... (التفهیم ۳۳)
اندازه‌های ایشان را مراتبها نهادند (التفهیم ۸۶)

- همه پیامبران و ملوک آن زمین به پارسی سخن گفتندی (طبری ۵)
 بیابان درنورد و کوه بگذار منازلها بکوب و راه بگسل
 (منوچهری ۵۲)
 سریانی به نازی آمیخته است و حرفهایش به یکدیگر نزدیک است
 (بلمعی ۱۲۰)
 پس از آن گیومرث از آن عجایبهای بسیار دید (بلمعی ۱۲۷)
 به کتبهای مفران اندر آیدون است (بلمعی ۲۸۳)
 بدین گونه خرافاتها می گویند (بلمعی ۴۳۸)
 میان ایشان حوادثها افتاد و عجایبها و اخبارها پیدا شد (بلمعی ۴۵۲)

میزان استعمال جمع به قاعده عربی

۱۵) می توان گفت که بیشتر صیغه های جمع مکسر عربی در فارسی به کار رفته است اما بی استقصاء نام به دشواری می توان تعیین کرد که کدام صیغه به کار نیامده یا کمتر کاربرد داشته است. تنها این نکته مسلم است که در آثار مربوط به اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم شیوع و رواج صیغه های جمع مکسر کمتر است و از اواخر قرن پنجم تا اواخر قرن ششم که کم کم نثر مصنوع یا ادیبانه رواج یافت شماره کلمات عربی با صیغه های جمع مکسر فزونی گرفت.

در بعضی از نسخه های ترجمه قرآن کریم که اگرچه تاریخ تحریر و کتابت ندارد از روی قرائن بسیار می توان گمان برد که از نیمه دوم قرن چهارم هجری جدیدتر نیست گاهی همه کلمات عربی یا نزدیک به همه آنها به فارسی جمع بسته شده و جز چند مورد جمع مکسر یا سالم عربی در آنها دیده نمی شود. برای مثال ترجمه فسمتی از قرآن را که از کتابخانه آستان قدس به دست آمده و با عنوان تفسیر شفقشی در بنیاد فرهنگ ایران چاپ شده است در نظر می گیریم:

در یکصد صفحه آغاز این کتاب (از صفحه ۳ تا ۱۰۳) ۳۹۶ بار کلمات عربی بقاعده فارسی به «ان» و «ها» جمع بسته شده و ۲ مورد جمع مکسر عربی است که نشانه جمع فارسی به آنها افزوده شده؛ و تنها ۹ بار جمع مکسر عربی و ۴ بار جمع مختوم به «ات» آمده است؛ از این قرار:

جمع به «ان»:

مؤمنان (۶۹ بار) کافران (۵۴ بار) منافقان (۲۰ بار) مشرکان (۱۶ بار) مخلصان (۱۳) یتیمان (۱۳) مسلمانان (۴) رسولان (۳) امیان (۲) خاصگان (۲) تابعان (۲) شفیعیان، فسیحان، خطیبان، شاعران، موحدان، غریبان، غازیان، حاکمان، عالمان، فاسقان، فقیهان، ظالمان، معتکفان، صابران، اسیران، صدیقان، شهیدان، مصدقان.

جمع به «ها»:

آیتها (۳۰ بار) کتابها (۲۴ بار) علامتها (۱۳ بار) معصیتها (۱۷ بار) نیتها (۹ بار) طاعتها (۹) حکمها (۶) نعمتها (۵) حجتها (۵) حلالها (۴) محنتها (۴) سنتها (۳) حدیثها (۳) فریضهها (۴) حوقها (۳) صدقهها (۳) برهانها (۳) معجزها (۲) حدها (۲) حرمتها (۲) شریعتها (۲) حرامها (۲) رحمها (۲) شرطها، شدتها، فتنها، دعاها، حرمتها، عهدها، خیرها، حکمتها، وقتها، زیادتها، فضیلتها، دینها، مثلها، طعامها، ساعتها، عمامهها، زلتها، مسکنها، حاجتها.

جمع مکسر عربی با نشانه جمع فارسی:

کتبها، مناسکها.

جمعهای مکسر عربی:

شرایع (۲ بار) عجایب (۲) احکام (۲) حدود (۲) صحف.

جمع به «ات»:

صدقات (۳ بار) آیات.

اما در ترجمه قرآن موزه پارس که اگرچه نام مترجم و کاتب آن معلوم نیست، از روی قرائن می‌توان حدس زد که از اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم جدیدتر نباشد، در یکصد صفحه آغاز آن ۶۶ کلمه عربی به صورت جمع آمده که از آن جمله ۳۴ کلمه به «ان» و ۳۰ کلمه به «ها» جمع بسته شده و تنها یک کلمه به جمع مکرر عربی آمده و یک کلمه جمع مکرر عربی با افزودن «ها» به کار رفته است. از این قرار:

کلمات عربی با نشانه جمع «ان»:

کافران (۱۰ بار) ضدان، رسولان (۴ بار)، موحدان، مقران، مقیمان، نجیبان، مؤمنان (۵ بار)، راهبان، عاجزان، منافقان، عادیان (۲ بار)، نمودیان (۲ بار)، امامان، ضعیفان.

کلمات عربی با نشانه جمع «ها»:

آیتها (۱۲ بار)، علامتها (۲ بار)، حلالها (۲ بار) عورتها، حجتها، نذرها، سنتها، صومعهها، خیرها، عبرتها، منفعتها، منظرها، درجتها.

جمع مکرر عربی:

علماء

جمع مکرر با نشانه جمع «ها»:

مناسکها (که ظاهراً کلمه «مناسک» مفرد گرفته شده زیرا که صیغه مفرد آن (منسک) در فارسی به این معنی متداول نیست).

ترجمه موزون یا نیمه موزون دیگری از کتابخانه آستان قدس به دست

آمده که به حکم شیوه بیان آن گمان می‌رود که از ترجمه تفسیر طبری، یا لااقل از این نسخه آن که چاپ شده و در دسترس است، قدیم‌تر باشد. در یکصد صفحه از این نسخه که شامل دو جزء از ترجمه قرآن است و با علامت اختصاری «پل» نموده شده ۹۸ کلمه عربی به صیغه جمع آمده است که از آن جمله ۵۷ کلمه با نشانه «ان»، ۱۴ کلمه با نشانه «ها»، ۱۸ کلمه به جمع مکسر عربی، ۸ کلمه به جمع «ات» آمده است.

جمع به «ان»: مؤمنان (۹ بار) کافران (۹ بار) رسولان (۹ بار) مخلصان (۲ بار) ظالمان (۲ بار) مخلوقان (۲ بار) معبودان (۲ بار) مشرکان، صابران، شاکران، صالحان، مأجوران، خلقان، موحدان، مطیعان، عاقلان، عادیان، ملعونان، ثمودیان، خصمان، مقلدان، ندیمان، حاسب‌خبران، متقیان، مجرمان، مستخران، نوبتیان.

جمع به «ها»: مسجدها، حکمتها، خطها، نعمتها، حجتها، قصه‌ها، موجها، حسرتها، حقها، غلها.

جمع مکسر عربی: اموال (۳ بار) اخبار (۲ بار) صواعق (۲ بار) اولیا، رؤسا، اجرار، رسل، اصول، فروع، حدود، خزاین، اوصاف، منازل.

جمع عربی به «ات»: آیات (۵ بار)، برکات، بنات، حرکات.

از ترجمه تفسیر طبری نیز یکصد صفحه (جلد پنجم از صفحه ۱۰۷۹ به بعد) از این نظر بررسی شد که نتیجه از قرار ذیل است:

کلمات مفرد عربی که به قاعده فارسی به «ان» یا «ها» جمع بسته شده‌اند: ۱۸۵ بار؛ کلمات عربی به صورت جمع مکسر: ۵ بار.

کلمات عربی با جمع به «ات»: ۴ بار.

جمع مکسر عربی که مانند مفرد تلقی شده و به قاعده فارسی «ان» یا «ها» جمع بسته شده: ۹ بار.

و اینک فهرست کلمات عربی با جمع به «ان»:

کافران (۱۸ بار)، خلقان (۱۵ بار)، قرابتان (۲ بار)، مکیان (۸ بار)، ملکان

(۲ بار)، مشرکان (۱۲ بار)، صابران، مؤمنان (۲۳ بار)، قریشان، عیالان، غلامان، فاسقان، منافقان، مهاجریان، خزرگیان، اوسیان، جاهلان، عادیان (۹ بار)، ایمنان، اعجمیان، شاعران، جباران (۲ بار)، رسولان (۲ بار)، قومان (۳ بار)، مطربان.

و با جمع به «ها»: آیتها (۱۳ بار)، هواها، وسوسها، نسبه‌ها، قصه‌ها (۴ بار)، قومها، حجتها (۲ بار)، طعامها (۲ بار)، قبیله‌ها، سلاحها، هدیه‌ها (۶ بار)، تحفه‌ها (۲ بار)، متاعها، فرجها، مقنعه‌ها، عورتها، مجلسها، محرابها، عذابها، حدیثها، نعمتها (۲ بار)، علامتها (۲ بار)، مذهبها، ظلمها، رسنها، سورتها.

و به جمع مکسر عربی: خزاین، اصحاب، احوال (۲ بار)، انواع.

و به جمع مؤنث: تفاریقات، مؤمنات (۲ بار)، عورات.

و به جمع مکسر با نشانه جمع فارسی: ملوکان (۵ بار)، علماآن، جواهرها، اطرافها.

در تفسیر دیگری که در اوایل قرن ششم تألیف شده و با عنوان تفسیر نسفی به طبع رسیده است در یکصد صفحه اول کتاب از همان سوره بقره ۲۸۸ بار جمع کلمات عربی به قاعده فارسی (یعنی جمع به ان، ها) به کار رفته و ۷۲ بار کلمات عربی به جمع مکسر عربی و ۵۲ بار جمع به «ات» آمده است: و تنها يك بار جمع مکسر با «ها» در آن دیده شده است.

کلماتی که به شیوه فارسی جمع بسته شده از این قرار است:

جانیان، جاهلان، خاشعان، خطاها، سفیهان، ظالمان، عاصیان، عطاها، فاسقان، فرعونیان، کتابها، کافران، متقیان، مکابران، معاندان، مؤمنان، منافقان، مفسدان، منکران، موافقان، نعمتها.

و کلماتی که به صورت جمع مکسر یا جمع مؤنث آمده اینهاست:

آیات، انبیا، اولیا، افهام، اوهام، اسباب، افعال، اقوال، اعداء، بلغاء، بنی‌الجان، خلل، دعوات، موتی، زلل، طرق، فصحاء، کفار، متشابهات، محکمات، مسمیات.

(۱۶) برای آن که بتوان صریحتر و روشنتر نسبت استعمال کلمات عربی را

که به صیغه‌های جمع عربی به کار رفته است با آن گونه که به قاعده فارسی جمع بسته شده دریافت، در صدی هر يك از آنها در شش متن شمرده شد که از آن جمله گمان می‌رود دو متن با نشانه‌های شنقی، پارس مقدم بر ترجمه تفسیر طبری و یکی به نشانه پل مقارن با آن و دو متن لسانی و کلیله نزدیک به يك قرن پس از آن باشد. یعنی متونی که از اواخر قرن چهارم تا میانه قرن ششم هجری تألیف یافته‌اند.

نتیجه این محاسبه چنین است:

| جمع به «ان» | جمع به «ها» | مجموع این دو جمع | جمع مکرر با نشانه جمع فارسی | جمع مکرر عربی | جمع به «ات» | |
|-------------|-------------|------------------|-----------------------------|---------------|-------------|-------|
| ۵۳/۱۵ | ۴۳ | ۹۶/۱۵ | ۵/۴۸ | ۲/۲۳ | ۵/۹۷ | شنقی |
| ۵۱/۵ | ۴۵/۴ | ۹۶/۹ | ۵/۴۴ | ۲/۱۵ | - | پارس |
| ۶۲/۵۷ | ۲۹/۵۶ | ۹۱/۱۳ | ۴/۳۸ | ۲/۴ | ۱/۹ | طبری |
| ۵۹/۱۹ | ۱۴/۲۸ | ۷۳/۴۷ | ۵/۲۴ | ۱۸/۴۶ | ۸/۱۶ | پل |
| ۵۵/۲۰ | ۱۴/۵۲ | ۶۹/۷۲ | - | ۱۷/۴۳ | ۱۲/۵۹ | لسنی |
| ۲/۹۴ | ۶/۵۹ | ۱۴/۵۳ | - | ۷۲/۶۷ | ۱۲/۶۵ | کلیله |

جمع به «ات»:

(۱۷) در زبان عربی صیغه جمع مؤنث، یعنی صیغه جمع مختوم به «ات» موارد استعمال متعدد دارد و از آن جمله آنچه در متون فارسی این دوره به کار آمده از این قرار است:

(۱۷، ۱۷) هر اسمی که به «ة» ختم شده باشد، اعم از آن که صورت مفرد آن با تلفظ تاء آخر در فارسی معمول بوده مانند صفت، حالت، کرامت، طاعت، ساعت و جز اینها، یا کلمانی که تاء آخر آنها غالباً تلفظ نمی‌شده است؛ مانند: طبقه، لکته، نفقه.

الف: از نوع اول

- بوی طاعت غلبه گیرد بر بوی شهوات نفسانی (بلعمی ۴۲۸)
- چه بود اگر امت مرا از این کرامات نصیب کنی (قصص ۲۰۳)
- اما اخلاص از جمله اعمال باطن است و طاعات از اعمال ظاهر
(هجویری ۱۰۹)
- به هر حکمی که کنی مولودی و ضمیری مگیر تا از حالات کواکب
آگاه نگردی (قابوس ۱۸۵)
- گشایش علم یا منفعت به برکت عمل بود (هجویری ۱۱۷)
- هر یکی از این ساعات مستوی تیری است از بیست و چهار تیر
(التفهیم ۷۰)
- وی را تصایف مذکور و کرامات مشهور است (هجویری ۱۱۸)
- از حالات و مقالات شیخ ما لذنی یابند (اسرار ۳۹۱)
- این همه صفات مخلوقات است (جامع ۴۳)
- او را جمله عمر سکنت و حرکات او بر جاده سنت یافته‌اند
(تذکره ۲۱۶)
- جز خوردن و خفتن و متابع شهوات بودن هیچ چیز نداند
(هجویری ۱۰)
- همه درکات و انواع عقوبات آن بدیدم (قصص ۲۰۷)
- در جمله علوم و... عبارات بی تکلف بکمال بود (تذکره ۲۰)

ب: از نوع دوم

- از درجه‌ای به درجه‌ای گشت اندر درجات عبادت (بلعمی ۲۹۳)
- پس واجب آمد ازین مقدمات که ظاهر کردیم که زمین کمتر است
(سجستانی ۴۶)
- سپاه را روزی بفرمود و هر کسی را طبقات جدا کرد (بلعمی ۳۴۹)

چنان که ابوطاهر سیمجوری و طبقات ایشان را دیدم (بیهقی فغ؛ ۲۴۳)
 به روز او یس اشتروانی کند و مزد آن بر نفقات خود و مادر خود
 خرج کند (تذکره ۲۷)

بسیار خدمت کردند تا چندین درجات یافتند (بیهقی فغ؛ ۲۴۲)
 درجات بهشت منزلی شگرف دارد (تذکره ۷۳)

اگر طالبی شرح کلمات این قوم مشبع طلب کند... (تذکره ۱۲)
 چون عامل صدقات بیامد (سیاست ۳۳)

(۳،۱۷) نوع دیگری از جمع به «ات» در عربی آن است که کلمه به تاء اصلی
 (نه تاء تأنیث) ختم شده باشد و در این مورد مانند جمع مکسر است:
 و دیگر به همه اوقات که به شغل دنیائی... خواستندی شد...

(سیستان ۳۳)

(۳،۱۷) در زبان عربی مصدرهایی که بیش از سه حرف صامت دارند (یعنی
 غیر ثلاثی مجرد) به «ات» جمع بسته می شوند. اما در متون فارسی این دوره این گونه
 جمع عربی فرادان نیست و در بعضی از متون آن هم بسیار به ندرت دیده می شود:

اگر من که صاحب دیوان رسالتم و مخاطبات به استصواب من می رود

(بیهقی ۵۰۲)

روزی... به پایان آمد که بسیار مذاکره رفت در ادب و سماع و

اقتراحات (بیهقی ۷۸۶)

استادم ابونصر نامه ها و مشافهات بسخت کرد (بیهقی ۴۸۰)

بیتی چند از مذاکرات مجلس آن روزبینه ثبت کنم (بیهقی ۷۸۶)

پس از آن میان هر دو ملاطفات و مکاتبات پیوسته گشت (بیهقی ۱۸۰)

بزرگان و ملوک روزگار... وفاق و ملاطفات را پیوسته گردانند

(بیهقی ۸۹)

وقوانین معالجات بدانسته باشد (قابوس ۱۸۰)

اظهارکن مرا سوز و اشارات ایشان... و آنچه بدین تعلق دارد از

- معاملات آن (هجویری ۸)
- این جمله را تفصیلات بسیار است (روضه ۲۱)
- من از تشبیهات بیزارم (روضه ۳۳)
- هر که به رخص و تاویلات... مشغول گردد... زود باشد که به فسق
در افتد (هجویری ۱۹)
- ۴۱۷) بعضی از کلمات فارسی نیز در آثار این دوره با جمع «ات» دیده
می‌شود و این کلمات گاهی اصطلاح علمی یا فنی است که معرب شده و در عربی نیز
به کار رفته است:
- چون حساب و نمودارات راست آید، آنکه حکمی که از آنجا کنی
راست بود (قابوس ۱۸۵)
- و حد شمالی جایهای بچناک و خزران و مروات است (حدود ۱۴)
و بعد از او جزیره‌هاست که آن را دیجات و قمیر خوانند
(جهان ۲۰)
- از این نهرها جوی‌های بی حد بر گرفته‌اند و به اطراف برده و بر آن
نخلستان و باغات ساخته (سفر ۱۲۸)
- ۵۱۷) در زبان عربی همه صفتهای مشتق از فعل، یعنی اسم فاعل و اسم
مفعول و صفت مشبیه و صیغه مبالغه، به «ات» جمع بسته می‌شوند و در فارسی این دوره
نیز به همین صورت آمده است:
- هزاران هزار موجودات مختلف در نعمت و صفت و خاصیت...
در وجود آورد (حالات ۲)
- اندر یادکردن منفعت علم طب و موضوعات آن (اغراض ۵۲)
- به‌گرو مبارز الا به... چیزی از محقرات (قابوس ۷۷)
- همه ماکولات... که خوری اگر اسراف کنی زهر گردد (قابوس ۶۸)
- مقصود اخبار و تواریخ است از کتابها بدین مسطورات جمع آوردن
(مجمل ۳)

از غریب لغت الفرس و مصطلحات هر ولایت پاك باشند (المعجم ۴۳۸)
 اضعاف آن بر مزارات متبرك و بقاع خیر صرف کرده است (المعجم ۱۵)
 آنچه روی نماید از محکمت بود نه از متناهیات (اسرار ۲۲۸)
 و آن خود لختی ماکولات و مشروبات و ملبوسات و منکوحات بود
 (قصص ۲۹۴)

خدایا نه به فرش حاجت است و نه به کرسی و نه به هیچ مخلوقات
 (بلعمی ۳۹)

مؤتفکات یعنی مکذبات، یعنی پیغامبر خویش را دروغ زن کردند

(بلعمی ۱۹۵)

خدای تعالی ادریس را... بر ایشان فرستاد تا ایشان را... از منکرات
 بازداشت (بلعمی ۱۱۱)

تثنیه

۱۸) در زبانهای ایرانی باستان (پارسی هخامنشی، اوستائی) صیغه‌های خاصی
 برای تثنیه (یعنی دوگانی) وجود داشت که در زبانهای ایرانی میانه اثری از آنها
 نمانده بود. در فارسی جدید (دری) نیز طبعاً صیغه خاصی برای تثنیه وجود ندارد.
 ۱۹) هرگاه تصریح به دوگانی بودن کلمه‌ای لازم باشد عدد «دو» را پیش از
 اسم ذکر می‌کنند:

گفتند فرعون را ما دو رسولیم از خدای تو (پارس ۱۶)

در ترجمه این آیه: فقولا انا رسولا ربك (سوره طه، آیه ۴۷)

آن روز پیشانی و بینی و دو کف و دو آینه زانو... بر زمین نهاد

(مجید ۱؛ ۸۴)

ترا آیات هفت اعضا بود آثار هفت اقلیم

سر و دست و دو پهلو و دو پایت هست با سامان

(ناصر خسرو ۳۶۵)

باغ دو رخسار او خوشست ولیکن

خوشتر ازان باغ خوی شاه جهاندار

(فرخی ۹۳)

(جهان ۳۲)

دو دست او کوتاه است و دو پای او دراز

سمن سرخ بسان دو لب طوطی نر

که زبانش بود از زرده زر در دهن

(منوچهری ۲)

(پارس ۱۱۸)

بیافت اندران شهر دو مرد را

مردی با کلاه و بریک زانوشسته و دو دست دراز کرده (التفهیم ۹۱)

یا آنچه در برگرفت بر او رحمها (ی) دو ماده (رازی ۲: ۳۴۵)

دو ماده در ترجمه کلمه الانثیین از سوره ۶ [الانعام] آیه ۱۴۴ آمده است.

بگو آیا انتظار می برید به ما مگر یکی از دو نیکویی؟

(رازی ۲: ۵۹۱)

دو نیکویی در ترجمه کلمه الحسنین از سوره ۹ [التوبه] آیه ۵۲ آمده است.

به بینندگان آفریننده را نبینی مر نجان دو بیننده را

(شاهنامه ۱)

چو بشنید گشتاسب دل پر ز درد ز ایوان بیامد دور خاره زرد

(شاهنامه ۱۴۵۴)

سوی قیصرش برد سریر ز گرد دورخ زرد و لبها شده لاجورد

(شاهنامه ۲۸۹۶)

برابر دورخ او بداشتم می سرخ

ز شرم دورخ او زرد گشت چون دینار

(فرخی ۱۰۹)

کشتی را به میان دو کوه بیرون می باید رفت

(جهان ۲۴)

دو ساعد را حمایل کرد بر من فرو آویخت از من چون حمایل

(منوچهری ۵۴)

خداوند ما گشته مست و خراب گرفته دو بازوی او چاکران

(منوچهری ۶۸)

دو بوستان بود از دست راست و یکی از دست چپ

(پارس ۱۷۲)

بر سر شانه مردم دو پاره استخوان است

(اغراض ۶۶)

(۲،۱۸) گاهی کلمه با ذکر عدد به صیغه جمع می آید:

برهائیدیم او را و دو دختران او را

(مجید ۱: ۳۲۹)

گفتند که ایشان یعنی موسی و فرعون دو جادوآند

(پارس ۱۷)

وان سبب به کردار یکی مردم بیمار

کز جمله اعضا و تن او را دو رخان است

(منوچهری ۷)

در آشیان چرخ دو مرغان زیر کنند

کندر فضای ربع زمین دانه می خوردند

(ناصر ۱۲۵)

گوید همی قیاس که درهای روزی اند

اینها دو دستهای جهاندار اکبرند

(ناصر ۱۱۸)

(۳،۱۸) و گاهی کلمه «هر» پیش از عدد و معدود مفرد می آید:

و بدادیم ایشان هر دو را نوریت روشن پیدا

(پارس ۲۵۴)

رسول خفته بود... بیدار شد هر دو چشم سرخ کرده

(مجید ۱: ۱۳۲)

ما برهائیدیم ترا و هر دو دختر ترا مگر زن ترا

(پارس ۱۳۴)

بدیدند هر دو سپاه یکدیگر را
گشادم هر دو زانوبندش از پای

چو مرغی کش گشایند از حبایسل
(منوچهری ۵۵)

(۱۸، ۱۹) اما بعضی کلمه‌ها (غالباً در ترجمه آیات یا در اصطلاحات علمی و جز آنها) که در عربی به صیغه تثنیه ادا می‌شود در فارسی نیز به همان صورت عربی به کار می‌رود؛ بیشتر در حالت رفع و گاهی در حالت نصب و جر.

الف: در حالت رفع

اکنون این دو ستاره‌اند نورانی و ایشان را نیرین خوانند
(طبری ۱۵۰۹)
از این مشرقین و مغربین آن را همی خواهد که روز بازگردد یا از
درازی یا از کوتاهی
(طبری ۱۵۱۱)
مکعب... شکلی است مجسم همچون کعبتین نرد (التفهیم ۲۵)
ابوبکر مردی بود... دراز قامت، خفیف عارضین (مجمل ۲۷۵)
را بین به عراق اندر بگشاد... و آن را زاب بزرگ و زاب کوچک
خوانند (مجمل ۴۴)
مردم آن شهر پیوسته با یکدیگر تعصب کنند و قتلها رود از جانبین
(مجمل ۵۲۵)

دو مار افسای عینیش دو مارستند زلفینش

که هم مارست مار افسای و هم زهرست تریاقش
(منوچهری ۴۶)

آن هر دو شهر را یعنی دینور و نهاوند را ماهین خوانند (جهان ۶۷)
بیرون کش از پای هر دو نعلین (مجید ۱: ۴۸)
این هر دو شهر (کوفه و بصره) را عراقین نیز گفته‌اند (جهان ۶۸)

و علماء جهان نزدیک او آمدند چون... فقهاء و علماء بغداد و

عراقین (سیستان ۳۴۲)

آنکاه اگر مومنین اندر پله ترازی وی نهند پدیدار نیاید

(هجویری ۲۵)

قوت جذب گلین و قوت دفع جگر اندرین کار یار باشد

(اغراض ۹۱)

و اعضاء دیگر چون حنجره و لہاء و نوزین... همه یاری دهنده

است (اغراض ۸۴)

بزرگمهر نرد بر سان فلک ساخت و گردش آن به سمبین چون ماه و

آفتاب (منجمل ۷۵)

التقاء ساکنین در آخر اشعار ممکن است (المعجم ۱۰۱)

ب: در حالت نصب و جر

هر چند علم و جهل ضدانند، هر دو صفت‌های مردم‌اند (جامع ۴۹)

چو پاسی از شب دیرنده بگذشت برآمد شعریان از کوه موصل

(منوچهری ۵۱)

قینان و انوش هر دو خلیفتان روی زمین بودند (بلعی ۱۱۵)

جنس (نر و ماده) = مؤنث و مذکر

(۱۹) در پارسی باستان، مانند اوستائی و سنسکریت، سه جنس نر و ماده و

خنثی وجود داشت که گاهی از ساختمان ماده کلمه و گاهی به حکم استعمال

بازشناخته می‌شد. شناسه کلمات نیز بر حسب ساختمان ماده تغییر می‌کرد. در کلمه‌ای

که با ماده‌ساز -a- به کار می‌رفت همه شناسه‌ها در جنس‌های سه‌گانه مختلف می‌شد و

در ماده‌های دیگر بعضی از آنها دگرگونی می‌یافتند.

برای مثال کلمه *hya* را که موصول یا صفت اشاری است ذکر می‌کنیم:

| حالت کنائی | مذکر | مؤنث | خنثی |
|------------|--------------------|-------------------|------------|
| مفرد | <i>hya</i> | <i>hyā</i> | <i>tya</i> |
| تنثیه | <i>tyā</i> | - | - |
| جمع | <i>tyai y/tyai</i> | <i>tyā/tyai y</i> | <i>tyā</i> |

(۲۵) در فارسی میانه و فارسی دری اثری از جنسهای سه‌گانه باقی نمانده است. در مواردی که تشخیص جنس لازم باشد، دو جنس با دو کلمه متفاوت بیان می‌شود. مانند: پسر/دختر - مرغ/خروس - اسب/مادیان؛ و آنجا که برای دو جنس کلمات مختلفی نیست برای انسان کلمات «زن/مرد» یا «دختر/پسر» را به اسم یا صفت می‌افزایند و در جانوران کلمات «نر» یا «ماده» برای تشخیص جنس به کار می‌رود:

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| تنش زور دارد به صد نره شیر | سر ژنده پیل اندر آرد به زیر |
| (شاهنامه ۹۱۸) | |
| یکی نره گوری بزد بر درخت | که در چنگ او پر مرغی نسخت |
| | (شاهنامه ۴۳۵) |
| و زان نره دیوان خنجرگذار | گزین کرد جنگی ده و دوهزار |
| | (شاهنامه ۳۳۵) |
| به مریم فرستاد چندی گهر | یکی نره طاووس کرده به زر |
| | (شاهنامه ۲۸۶۵) |
| یکی داستان زد برین ماده شیر | کجا کرده بد بیچه از شیر سیر |
| | (شاهنامه ۱۳۴) |
| هژبر جهانوز و نراژدها | ز دام قضا هم نیابد رها |
| | (شاهنامه ۹۷) |

اما در غیر جانداران هیچ‌گونه وجه تشخیص و تفاوت میان دو جنس وجود